

## پروژه آلترا تئوسازی یا موج تازه حمله به جنبش

### عدالتخواهی

۷ قوس ۱۳۹۱

کارل مارکس، فیلسوف، جامعه شناس، تاریخدان، اقتصاددان و اندیشمند انقلابی می گوید: تاریخ دو بار تکرار می شود: بار اول، بصورت فاجعه (تراژدی)، بار دوم، بصورت مضحکه (کمدی). اما، تجارب تاکنونی نشان می دهند که بخش دوم این گفتمان صحیح مارکس، به اندک ویرایشی بترتیب آتی نیاز دارد: تاریخ، بار دوم، بدفعات، بصورت مضحکه، طبعاً، با نقش آفرینی کمدین های سیاسی (دلکهای سیاسی) تکرار می شود.

جهان امروز دوره بسیار دشوار و پر تلاطمی را از سر می گذراند. نظام سرمایه داری بعنوان یک نظام اجتماعی- اقتصادی امروزه کاملاً مسلط بر جهان، هر روز بیش از روز پیش در باتلاق فروکشنده بحران ساختاری خود فرومی رود. بحرانی که خود مدیران نظام (بغلط) ۱۵ سپتامبر سال ۲۰۰۸ را تاریخ آغاز آن اعلام کرده اند، علیرغم همه «چاره اندیشی» های پنج سال گذشته- از تزریق مبالغ نجومی به بانکها (انبارهای پول) و شرکتهای کلاهبرداری بیمه، اجرای برنامه های اقتصادی تحت عنوان «ریاضت اقتصادی» گرفته تا چاپ و تزریق بی حساب و کتاب اسکناس بی پشتوانه به جامعه و جنگهای استعماری آشکار و نهان علیه کشورهای مختلف جهان و تاراج دارائی های آنها- نه تنها فروکش نکرده، حتی ابعاد دامنه دارتری هم بخود گرفته است. در دو هفته گذشته (۱۴ نوامبر)، جهان شاهد اعتراضات گسترده توده ای با حضور صدها هزار نفر در ۲۳ کشور اتحادیه امپریالیستی اروپا بود. به سخن دیگر، اروپا، قلب سرمایه داری جهانی، اینک در آستانه یک انقلاب اجتماعی قرار گرفته است. همه اینها نشاندهنده آنست که امروز دیگر نه بالائی ها آنطور که می خواهند، می توانند حکومت کنند و نه پائینی ها حاضرند به سلطه بالائیها گردن نهند. با این توصیف، پاسخ این سؤال که: آیا وجود همین دو شرط برای یک تحول و دگرگونی بنیادی کافیسست، قطعاً منفی است. چرا؟

به این دلایل ساده که نارضایتی عمومی در جوامع مختلف همواره وجود داشته و کلیه رژیمها در بهترین حالت از پشتیبانی بیش از ۱۵-۱۰ درصد جمعیت برخوردار نبوده و

نیستند. در چنین صورتی، طبیعتاً این سؤال مطرح می شود که، پس چگونه است که رژیمها و دولتهای حاکم بر کشورها به حکمرانی خود ادامه می دهند؟ پاسخ روشن این سؤال نیز این است که، همه دولتها و رژیمهای حاکم به موازات کاربرد پیچیده ترین روشها و ابزارهای تحمیق توده ها و انحراف افکار عمومی از مشکلات و معضلات مبتلابه جامعه، تمام توش و توان خود را در جهت ممانعت از سازمانیابی توده ها، دامن زدن به تفرقه و تشتت فکری و تشکیلاتی در میان تشکلهای موجود و ایجاد تشکلهای زرد هوادار حفظ وضع موجود بکار می گیرند و درست به همین دلایل هم مبارزات و اعتراضات گسترده توده های بی شکل و بی سازمان، عموماً بی نتیجه می ماند. کارگزاران سرمایه داری این واقعیت را بهتر از هر کس دیگری درک می کنند که اعتراضات عمومی (حتی میلیونی) اگر توسط یک سازمان منسجم طبقاتی هدایت نشود، در واقع نمی تواند از حد یکسری اعتراضات فردی فراتر رفته، به بار بنشیند. این واقعیت عینی امروز در جلو چشم همه ماست.

امروز یکسری تشکلهای سیاسی در کشورهای مختلف جهان، از جمله و بخصوص سازمانهای سیاسی در تبعید ایران که اغلب آنها جز نام و زبان شکسته - بسته فارسی از کشور چیزی به ارث نبرده اند، با پیروی از پروژه تازه آلترناتیوسازی رژیمهای سرمایه داری و تکرار با قافیه و بی قافیه یکسری کلمات و عبارات بی ربط و ردیف کردن یکسری الفاظ شعارگونه، در سمت در هم آمیزی خطوط تمایز طبقات متضاد المنافع اجتماعی سعی فراوان می کنند. فراخوان سه سازمان فدائیان خلق... (اکثریت)، اتحاد فدائیان... و شورای موقت سوسیالیستهای چپ، «برای شکلهای تشکلهای چپ»، تشکیل اتحاد جمهوریخواهان (اتحاد جمهوریخواهان باضافه سلطنت طلبان)، برگزاری کنفرانسهای استکهلم، بروکسل، پراگ و در آینده نزدیک، کنفرانس «استکهلم ۲» نمونه شاخص چنین تلاشها شناخته می شوند.

البته تلاشهای صف شکنانه تنها به این موارد خاتمه نمی یابد. مقالات و اظهار نظرات شبه علمی بسیار زیادی نیز تحت عناوین «چپ نو»، «چپ مدرن»، «چپ دمکرات» در باب گسست از تفکر کمونیستی، در قالب سرقت و سپس تحریف ایده ها، مفاهیم و مقولات نوشته و اعلام می شود. به این سه گفته توجه کنید: «چپ ایران، از جمله بعثت پیروی از سیستم فکری مسلط بر جنبش کمونیستی نتوانسته است در تحولات سیاسی کشور و دفاع از منافع و مطالبات کارگران و مزدبگیران کشور نقش برجسته ایفاء کند...»<sup>(۱)</sup>. «جهان بینی و ایدئولوژی مارکسیستی - لنینیستی... سد راه تحقق

آرزوهای [انسان بوده است]»<sup>(۲)</sup>. «تجربه نشان می دهد که باور قدرگرایی در طول تاریخ سوسیالیسم، عموماً به درد توجیه موجودیت آنچیزی خورده است که نام سوسیالیسم بر خود داشت و توجیه برگشت ناپذیر جلوه دادن آن نظامی که به نام انسان عملاً او را بنده ساخت»<sup>(۳)</sup>. همین فرمول بندیها چکیده و عصاره تفکر «چپ نو، مدرن و دمکرات» است که در ادامه گفتار، نگاهی اجمالی به آن خواهیم انداخت.

هدف و غایه عمده و اصلی این تفکر، گسست از تاریخ عدالتخواهی و شروع تاریخ آن از نقطه صفر است و در قالب شعارهای مبهم و پرهیاهو بیان می شود. این تفکر، به دلایل ساده زیر نمونه بارز تفکر غیرعلمی و غیرعقلانی، غیرمستند و غیرمستدل است:

**اول-** آینده بر روی گذشته (بد یا خوب) و با تکیه بر مطالعه تجارب آن ساخته می شود، نه در هوا. این تفکر در واقع ضمن تقبیح تمام تاریخ مبارزه عدالتخواهی که اواسط قرن نوزدهم با نام جنبش کمونیستی شهرت یافت، حمله به دو تجربه عملی آن: کمون در خون غرق شده پاریس و انقلاب سرکوب شده اکتبر را بار دیگر در دستور روز خود قرای داده است. چرا که هر دوی این تجارب، در صدد تغییر بنیادی نوع نگرش به مقوله مالکیت و به تبع آن، تغییر مناسبات تولیدی و اجتماعی بودند. این، دقیقاً همان مسئله کلیدی است که «چپ نو، مدرن و دمکرات» با آن مشکل جدی دارد.

**دوم-** اگر این تفکر می پذیرد که عمل ملاک درستی یا نادرستی نظریه است، باید دستاوردهای تاریخی مثبت و منفی جنبش عدالتخواهی (کمونیستی) و همچنین، خودش را ملاک و معیار سنجش قرار دهد. من در مقاله «چه خوش گفت دخیو، یادش بخیر!»<sup>(۴)</sup>، فهرست کوتاهی از نتیجه عملکرد و دستاوردهای تفکر سنتی به زعم «نواندیشان» را یادآوری کرده و از پیروان آن خواستم نتایج عملکرد تاریخی تفکر خود را حداقل تیتروار برشمارند که متأسفانه تاکنون نه صدائی و نه سخنی شنیده نشد.

**سوم-** مشکل اصلی و اساسی این تفکر در دو مسئله ۱- نوع مالکیت، ۲- نفی منافع متضاد و نابرابر طبقات اجتماعی و به تبع آن دفاع رسمی و علنی از بهره کشی انسان از انسان خلاصه می شود. نفی مالکیت اجتماعی و انکار منافع متضاد طبقات اجتماعی نه تنها به دوران سرمایه داری، بلکه به دورانهای ماقبل آن، یعنی دورانهای فئودالی و برده داری نیز مربوط می شود، بنابر این، همه مدعیات «چپهای نو، مدرن و دمکرات» هیچ دیگری چیزی نیست جز یکسری الفاظ و پسوندهای بی ربط برای تزئین کلام، تنظیم قافیه، تخریب افکار عمومی و اشاعه فرهنگ و ادبیات ارتجاعی.

**چهارم-** این تفکر در مجموع خود، در صدد آنست که از شکست سوسیالیسم واقعا موجود برای خودش هویت بترشد. بعبارت دیگر، شکست را ناشی از عدم حقانیت تلقی می کند. این شیوه استدلال بر هیچ پایه عقلانی و منطقی بدان جهت استوار نیست که بر اساس آن، همه شکست های بردگان، دهقانان و کارگران در تاریخ مبارزات عدالتخواهی را در عدم حقانیت آنها می بیند نه در عدم توازن قوای طبقاتی و رشدنایافتگی شعور و آگاهی طبقاتی. بنا بر این تفکر، امروز از فراز تاریخ صدها و هزاران ساله، قیام اسپارتاکوس، قیامها و انقلابات دهقانی، اعتراضات و انقلابات شکست خورده کارگری و در رأس آنها نابودی ارزشها و دستاوردهای انقلاب اکبر و حتی شکستهای دینی- مذهبی، مثلا و از جمله، به صلیب کشیده شدن عیسی، واقعه کربلا، همه دلایل و نشانه های عدم حقانیت آنها هستند و باید تقبیح شوند. پیروان این شیوه تفکر همچنان که در عهد ساسانی در مقابل جنبش مانوی، در عهد خلفای عباسی، در برابر جنبش خرمدینان و ... ایستادند، امروز نیز در دوران عبور از سرمایه داری، بمقابله با جنبش عدالتخواهی و صلح طلبی برخاسته اند. پیروان این تفکر چون همواره نظر به گذشته داشته و در بهترین حالت، برای حفظ وضع موجود با یکسری تغییرات در «نقش ایوان» سعی می کنند، یک نیروی بشدت ارتجاعی بحساب می آیند.

**پنجم-** برعکس همه ادعاها، این تفکری که امروز خودش را بنام «نو» و «مدرن» و «دمکرات» و امثالهم تعریف می کند، اتفاقا بسیار کهنه تر و بغایت سنتی تر از تفکر کمونیستی است که آن را «سنتی» می خواند و خواهان گسست از آن است. این تفکر برعکس ادعای «نواندیشی» خود، حتی به دوران ماقبل سرمایه داری برمی گردد. پیروان این تفکر اگر چه نه مثل امروز صریح و روشن، از همان زمان پیدایش طبقات اجتماعی، برای سرکوب و منکوب ساختن طبقات فرودست و استثمارشونده جامعه، همواره در کنار طبقات بالادست قرار گرفته، به تفسیر و توجیه «ابدیت» و «حقانیت» آنها مشغول بوده و همیشه سعی کرده اند نقش «محلل» را در میان طبقات اجتماعی ایفاء کنند. پیروان و منادیان این تفکر، در واقعیت امر، از تبار همان روحانیون مرتجع ادیان و مذاهب مختلف، معبران، غیبگویان و منجمان دربارهای شاهان و سلاطین عهد باستان هستند منتها ملبس به لباس «تجدد» و با کلاه «نواندیشی». نوع و نمونه معاصرتر پیروان این تفکر، همان احزاب، سازمانها و شخصیتهای سوسیالیست، سوسیال- دمکرات، سوسیال- شونیست و سوسیال- فاشیست همدست و همپیمان افراطی ترین جناحهای سرمایه داری هستند که تا همین دیروز در اغلب کشورهای اروپائی، از جمله در انگلستان، آلمان، ایتالیا، یونان،

اسپانیا و پرتغال قدرت سیاسی را متناوبا دست داشتند و در حال حاضر نیز برهبری فرانسوا اولاند برای چندمین بار در فرانسه حکمرانی می کنند.

تجارب تاریخی این امر بدیهی را ثابت می کنند که در آستانه هر تحول اجتماعی، در سر هر تندپیچ تاریخی و در پی هر پیروزی یا شکست، تعادل نیروهای اجتماعی بهم می ریزد و گروههایی از جبهه ارتجاعی و طرفدار حفظ وضع موجود و همچنین، از جبهه توسعه و تکامل اجتماعی به جبهه مقابل روی می آورند.

یک نگاه اجمالی به تاریخچه معاصر این گسست و پیوستها دستاویز ما در بیان مدعای فوق است. تاریخ فراموش نکرده است که در پی بخاک و خون کشیده شدن کمون پاریس و چند دهه بعد، در آستانه جنگ جهانی اول، پیروان این تفکر، اولین و بیرحمانه ترین انشعاب را به انترناسیونال اول، این تبلور و نمود سازمانی جنبش عدالتخواهی تاریخی، تحمیل نموده و در جنگ جهانی اول بحمايت از امپریالیسم «خودی» برخاست و اصول عدالت طلبی و همبستگی پرولتری را بکلی کنار گذاشت.

چندی بعد، بدنبال پیروزی انقلاب کبیر اکتبر در سال ۱۹۱۷ در امپراطوری شکست خورده روسیه، در حالیکه سیل عظیم جمعیتی از اقصا نقاط جهان بسوی جنبش عدالتخواهی روی می آورد، پیروان این تفکر بار دیگر به کارزار ضدعدالتخواهی پیوستند و بالاخره، با شروع جنگ جهانی دوم، همدست و همپیمان با فاشیسم آلمان، ایتالیا و ژاپن، در جبهه نبرد علیه اتحاد شوروی، اولین تجربه سازندگی سوسیالیستی فعالانه شرکت کردند.

«چیهای نواندیش، مدرن و دمکرات» دور بعدی هجوم خود به جنبش عدالتخواهی را پس از برآمد رویزیونیسم خروشچوفی در اتحاد شوروی تشدید نموده و در کنار امپریالیسم و ارتجاع جهانی ضربات پی در پی خود را بر پیکر آن وارد نمود و قلب تمام عدالتخواهان جهان را جریحه دار ساختند. تهاجم گسترده ارتجاع امپریالیستی و پیروان این تفکر با بقدرت رسیدن باند مزدور گارباچوف- یاکوفلییوف- یلتسین از اواسط دهه ۸۰ قرن گذشته، در اولین سالهای آخرین دهه قرن گذشته به «ثمر» نشست و همه ارزشها و دستاوردهای دومین تجربه عملی جنبش جهانی کمونیستی (عدالتخواهی) را یکجا و بطور کلی نابود ساخت و تمام جهان را به نقطه ناامنی برای ساکنانش تبدیل کرد.

بدنبال تشکیل جهان تک قطبی پس از درهم کوبیدن بلوک سوسیالیستی جهان، «چیهای نواندیش» در کارزار ضد عدالتخواهی گوی سبقت را از کارگزاران و مداحان ارتجاع امپریالیستی- صهیونیستی ربودند و هم اینک که جهان در آستانه یک تحول بنیادی قرار گرفته است، تمام سعی و کوشش خود را بکار گرفته اند تا با پیروی از پروژه آلترناتیوسازی

امپریالیسم جهانی و انجام برخی تغییرات در «نقش ایوان فرسوده» نظام سرمایه داری، «پای بست ویران» آن را از گزند فروپاشی محفوظ دارند.

خلاصه گفتار، «چپهای نواندیش، مدرن و دمکرات»، آنقدرها که ادعا می کنند، نه نو و مدرن اند و نه دمکرات! بلکه برعکس و بر خلاف تصورات و هیاهوی بی تردید عمدی و آگانه شان، آنها هیچ حرف و حدیث تازه ای، هیچ طرح و برنامه بدیعی برای آینده جامعه بشری جز آنچه که طی قرون و اعصار گذشته مبلغان و مدافعان نظامهای طبقاتی با مضمون واحد، ولی در قالب ادبیات مختلف نوشته و بیان کرده اند، ندارند و تمام تلاش و تقلاهایشان متاسفانه، بخش اصلی و اساسی پروژه آلترناتیوسازی ارتجاع امپریالیستی را هم در عرصه سیاسی- تشکیلاتی، هم در عرصه اقتصادی- اجتماعی، هم در عرصه نظری- ایدئولوژیک و هم در عرصه فرهنگ سازی تشکیل می دهد. ولذا، چون هم اکنون جهان در آستانه یک تغییر و تحولات جدی قرار گرفته است، پیروان تفکر «نو، مدرن و دمکرات» ضمن چشم پوشی آگاهانه بر **نظریه علمی «امپریالیسم بمثابه آخرین مرحله سرمایه داری»**، آنچنان که پیداست، برای ایفای نقش خود در نمایشنامه مضحک تکرار تاریخ، کمر همت بسته اند و نمی توانند بپذیرند که چرخ تاریخ به سمت عقب نمی چرخد.

#### منابع مورد اشاره

- (۱)- فراخوان برای مشارکت در روند شکل دهی تشکل بزرگ چپ
- (۲)- شکست "چپ"! نه بحران "چپ"؟
- (۳)- کدام چپ؟
- (۴)- چه خوش گفت دخو، یادش بخیر!